

# رضاشاه از صعود تا سقوط

ضیاءالدین - رجائی

یکی از اهداف قرارداد ۱۹۱۹ که میان ایران و انگلیس بسته شد، یکپارچه کردن ارتش ایران بود زیر نظر افسران عالی رتبه انگلیسی!

بر اساس این قرارداد که در نهم اوت ۱۹۱۹ / ۱۷ مرداد ۱۲۹۸ به امضای وثوق الدوله رئیس الوزرا و سرپرستی کاکس وزیر مختار انگلیس در ایران رسید، یک هیئت هفت نفری از افسران انگلیسی به ریاست ویلیام دیکسون برای وزارت جنگ ایران استخدام و به کار گمارده شدند.

از جمله وظایف هیئت دیکسون آن بود که با ادغام نیروهای موجود در ایران شامل نیروی قزاق، پلیس جنوب، قوای ژاندارمری و بریگاد مرکزی (که در حکم گارد تشریفاتی بود) با هزینه دولت ایران، ارتش واحدی به فرماندهی یک افسر ارشد انگلیسی که در رده‌های بالای آن نیز می‌بایست افسران انگلیسی قرار بگیرند ایجاد کند. برای تأمین هزینه این ارتش دولت انگلیس وام کافی در اختیار ایران قرار می‌داد که تضمین این وام، درآمد گمرکات و دیگر عایدات دولت ایران بود.

ارتشی با این ویژگی قرار بود جانشین نیروهای انگلیس شود که به قصد حفاظت از مرزهای شمالی هند و تأمین اهداف دیگر امپراتوری بریتانیا در منطقه، در چهار گوشه ایران مستقر بودند و هر سال بالغ بر ۳۰ میلیون لیره استرلینگ هزینه داشتند که این هزینه هنگفت در کنار مخارج نیروی قزاق به سرکردگی افسران روسی که هر ماه توسط بانک شاهی انگلیس پرداخت می‌شد، تحمیلی بود بر مالیات دهندگان انگلیسی که قرارداد ۱۹۱۹ این فشار مالی را از دوش آنها برمی‌داشت و برگزیده ملت ایران می‌گذاشت.

مشکل بزرگ هیئت دیکسون در تشکیل ارتش متحد و سپردن زمام اختیار آن به دست فرماندهان انگلیسی، قرار داشتن سرهنگ استاروسلسکی افسر ضد انقلاب و سلطنت طلب روس در رأس دیویزیون قزاق بود که با ادغام شدن این نیرو در ارتش پیشنهادی جدید مخالفت می‌کرد، بدین امید که رژیم بالشویکی پدیده‌ای است گذرا و به زودی حکومت تزاری باز خواهد گشت و باز هم قدرت برتر در شمال ایران خواهد شد و قوای قزاق تحت فرماندهی افسران روس باقی خواهند ماند!

فرمانده کل نیروی قزاق از بدو تشکیل همواره یک افسر ارشد روس بود و در رده‌های پائین تر نیز عده زیادی افسران روسی فرماندهی می‌کردند. آخرین فرمانده کل این نیرو در دوره حکومت تزاری «بارون مایدل» نام داشت که با سقوط این رژیم و تشکیل دولت موقت روسیه به ریاست کرنسکی (که آن نیز به زودی جای خود را به دارودسته بالشویکهای انقلابی سپرد) از سمت خود برکنار شد و سرهنگ «کلرژه» به جای او به ایران اعزام شد. کلرژه سرهنگ استاروسلسکی را که از همکاران قدیمی اش بود در تفلیس بیکار می‌گشت به تهران آورد و به معاونت خویش برگزید.

انگلیسیها از بیم آنکه مبدا لشکر قزاق ایران تحت تعالیم فرمانده جدید دستخوش افکار انقلابی شود با استفاده از اختلاف عقیدتی که میان این دو افسر روسی وجود داشت، استاروسلسکی را به ضدیت با کلرژه برانگیختند و او را در به دست گرفتن فرماندهی دیویزیون قزاق تشویق نمودند. استاروسلسکی به کمک آتریاد همدان که در آن هنگام در تهران مستقر بود و فرماندهی آن را سرهنگ «فیلاز تف» از دوستان صمیمی او به عهده داشت و سرهنگ رضاخان (رضاشاه بعدی) هم فرمانده گردان پیاده آتریاد ۲ بود مقرر فرماندهی کلرژه را در محاصره گرفتند و او را واداشتند به نفع استاروسلسکی کناره گیری کند.

در این تغییر فرماندهی دیویزیون قزاق، رضاخان نقش عمده‌ای بازی کرد و به پاس این خدمت به درجه میرینجی که معادل سرتیپی و بالاترین درجه افسری ایران در نیروی قزاق بود نایل آمد و نیز به فرماندهی فوج تیراندازان همدان ارتقاء یافت.

استاروسلسکی با به دست آوردن فرماندهی نیروی قزاق که مورد پذیرش دولت هم قرار گرفت، در کوتاه زمان با فرمانبرداری از شاه و اظهار وفاداری به مقام سلطنت اعتماد احمدشاه را به گونه‌ای به خود جلب کرد که شاه نیروی قزاق را از ارکان عمده بقای سلطنت خود به شمار می‌آورد و آن را تنها قدرت نظامی قابل اعتماد در برابر هر گونه توطئه بر ضد سلطنت می‌دانست و استاروسلسکی را از همه نظر مورد حمایت قرار می‌داد.

با بسته شدن قرارداد ۱۹۱۹، احمدشاه یقین داشت که در تجدید سازمان نیروی نظامی ایران، حذف فرماندهی دیویزیون قزاق و برکناری استاروسلسکی در برنامه کار عاقدان قرارداد است، لذا به هنگام عزیمت به اروپا که سه روز بعد از امضای قرارداد صورت گرفت و استاروسلسکی شاه را تا بندر انزلی بدرقه کرد، احمدشاه به وی سفارش کرد «به هیچگونه فرمانی از جانب حکومت ایران در غیاب شاه گردن نهد و اگر دولت بخواهد او را مجبور به اطاعت سازد بازور مقاومت ورزد».<sup>۳</sup>

حدس شاه صائب بود و کمیسیون مختلط نظامی متشکل از هفت افسر انگلیسی و هفت افسر ایرانی به ریاست دیکسون که برای تجدید سازمان نیروهای نظامی ایران تشکیل شده بود به این نتیجه رسید که تا افسران روسی بویژه استاروسلسکی در رأس کار باشند کمیسیون نخواهد توانست طرح‌های خود را در زمینه ایجاد ارتش یکپارچه تحقق بخشد و دولت باید استاروسلسکی را مجبور سازد یا زیر نظر دیکسون کار کند یا از مقام خود استعفا نماید که استاروسلسکی به پشتگرمی شاه هیچ‌یک از این دو پیشنهاد را نپذیرفت. وثوق‌الدوله زیر فشار لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس و سرپرستی کاکس تلگرافی از شاه خواست به استاروسلسکی دستور دهد که به تصمیمات دولت گردن نهد، اما شاه پاسخ داد «مسئله مهمتر از آنست که بشود آن را بی‌مطالعه حضوری حل کرد. هیئت دولت باید دست نگهدارد تا او بر گردد و راهی برای حل این مسئله در تهران پیدا کند».<sup>۴</sup> پس از بازگشت شاه به ایران کابینه وثوق‌الدوله در برابر فشار افکار عمومی در مخالفت با قرارداد سقوط کرد (چهارم تیر ماه ۱۲۹۹) و پس از مشورتها و تبادل نظرهایی که میان احمد شاه و «هرمن کامرون نورمن» جانشین سرپرستی کاکس صورت گرفت با وجود عدم رضایت لرد کرزن که تا آخرین لحظه بر ابقای وثوق‌الدوله پای می‌فشرد، میرزا حسنخان مشیرالدوله (پیرنیا) با قبولاندن شرط‌هایی به نورمن<sup>۵</sup>، مأمور تشکیل کابینه گردید و بدون تن دادن به فشارهای خارجی در مورد تعیین وزرا، کابینه خود را تشکیل داد<sup>۶</sup> و به شاه معرفی کرد.

پیرنیا به شاه اطمینان داد «قصدها را در دست نمی‌تواند مادام که در استانهای طغیان‌زده شمال آرامش برقرار نشده هیچیک از افسران لشکر قزاق را اخراج کند».<sup>۷</sup> پیرنیا بر این عقیده بود که «قزاق یگانه نیروی منضبط و تنها مدافع، در برابر شورشیان می‌باشد و اگر افسران روسی برکنار شوند قزاقخانه احياناً از هم می‌پاشد».<sup>۸</sup>

در آغاز زمامداری مشیرالدوله، سراسر کشور را ناآرامی فرا گرفته بود: در گیلان جمهوری سوسیالیستی تشکیل شده بود؛ مازندران در شرف افتادن به دست جنگلیها بود؛ شیخ محمد خیابانی در آذربایجان قیام کرده بود؛ نهضت ضد استعماری ایلات و عشایر فارس با پلیس جنوب درگیری داشت.

نخستین اقدام دولت مشیرالدوله اعزام قوای نظامی به فرماندهی کلنل استاروسلسکی به مازندران و شروع عملیات جنگی در آن استان بود که استاروسلسکی این مأموریت را با موفقیت به انجام رساند و به پاداش این پیروزی به دریافت یک قبضه شمشیر الماس نشان از دست احمدشاه نایل آمد (۱۲ مرداد ماه ۱۲۹۹ / اوت ۱۹۲۰).

از بازگشت نیروها از مازندران هفته‌ای بیش نگذشته بود که دولت تصمیم گرفت با استفاده از اختلاف عمیقی که بین رهبران نهضت جنگل پدید آمده بود، به استان گیلان نیز نیرو گسیل دارد و کار مجاهدین جنگل را یکسره کند و فرماندهی این نیرو هم به استاروسلسکی واگذار شد.

در آن زمان وقوع انقلاب بالشویکی در روسیه اوضاع گیلان را آشفته ساخته بود. دولتهای متفق به این پندار که با برانگیختن ژنرال‌های ضد انقلاب و مساعدت‌های مادی و معنوی به آنها خواهند توانست بساط بالشویکی را در آن سامان برچینند به تقویت و تجهیز آنها پرداختند که سرآمد این ژنرال‌های سرکش عبارت بودند از دریاسالار کلچاک، ژنرال دنیکنین، ژنرال بودنیچ و وورانگل که هر یک با نفراتی که در اختیار داشت در گوشه‌ای از خاک روسیه علم طغیان برافراشته بود. منطقه فعالیت ژنرال دنیکنین که با همراهی و مساعدت متفقین ارتش گارد سفید را تشکیل داده بود او کران و شمال قفقاز بود.

قفقاز از جمله سرزمین‌های تحت تصرف

○ رضا خان در تغییر فرماندهی دیویزیون قزاق و کناره‌گیری سرهنگ کلرژه نقشی اساسی بازی کرد و به پاس این خدمت به درجه پاس میرپنجی (سرتیپی) که بالاترین درجه افسری ایران در نیروی قزاق بود دست یافت و نیز به فرماندهی فوج تیراندازان همدان رسید.

○ در آغاز زمامداری مشیرالدوله، سراسر کشور ناآرام بود: در گیلان جمهوری سوسیالیستی تشکیل شده بود؛ مازندران در آستانه افتادن به دست جنگلیها بود؛ شیخ محمد خیابانی در آذربایجان قیام کرده بود؛ نهضت ضد استعماری ایلات و عشایر فارس با پلیس جنوب درگیری داشت.

روسیه تزاری بود که در آستانه انقلاب بالشویکی با کمک متفکین اعلام استقلال نمود، خود را آذربایجان نامید و شهر باکو را پایتخت قرار داد.

ژنرال دانسترویل فرمانده نیروی انگلیس مستقر در شمال ایران (نورپورث) با دریافت دستور از ژنرال هالدین فرمانده کل قوای انگلیس در بین‌النهرین که نورپورث نیز زیر امر او بود نیروی خود را به باکو حرکت داد که ژنرال شورشی دنیکن را در مبارزه با بالشویکها یاری کند و نیز مناطق نفت خیز باکو را در اختیار گیرد و از رسیدن نیروهای ترک به مناطق نفتی باکو جلوگیری نماید که با حمله ناگهانی قوای شوروی (ارتش نویناد سرخ) به باکو و وارد آوردن شکست سنگین به دارودسته دنیکن، ژنرال دانسترویل از راهی که رفته بود بازگشت و همراه او ارتش شکست خورده گارد سفید با استفاده از پادگان تزاری بحر خزر که در اختیارشان بود به بندر انزلی پناهنده شدند.

کوتاه زمانی بعد دانسترویل فرماندهی را به ژنرال چمپین واگذاشت و هم در این زمان وثوق‌الدوله به فوج قزاق دستور داد به جنگلیها حمله برند و آنها را از گیلان بیرون رانند (فوریه ۱۹۱۹/ بهمن ۱۲۹۷).

قزاقها قوای میرزا کوچک خان را پراکنده ساختند؛ تنی چند از سران جنگل به قتل رسیدند و خود میرزا به جنگل پناه برد و تا یک سال بیرون نیامد.

حمله ارتش سرخ به باکو و سقوط حکومت آنگلوفیل آذربایجان که یکی از دولت‌های حایل میان مرزهای شوروی و ایران بود و استقرار حکومت کمونیستی در آن سرزمین و همسایه شدن دولت انقلابی شوروی با ایران «جنبش جنگل را وارد مرحله نوینی ساخت و نهضت جنگل که با خصلت ضد استعماری علیه روسیه تزاری و انگلستان آغاز شده بود اینک در وجود حکومت شوروی پشتیبان و یابوری یافت.»<sup>۹</sup>

هنگامی که سربازان شوروی در تعقیب نیروهای فراری دنیکن در کشتیهای جنگی مقابل مرداب غازیان ظاهر شدند و تأسیسات بندر انزلی را به توپ بستند (۱۸ ماه مه ۱۹۲۰/ ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹) چمپین دریافت که یاری در گیر شدن با حریف را ندارد و بی‌درنگ با فرمانده روسی

«راسکالینیکف» وارد مذاکره شد. موافقت شد که قوای انگلیس با تحویل دادن همه مهمات و تجهیزات که دارودسته دنیکن با خود به انزلی آورده بودند، بندر انزلی را ترک گویند مشروط بر اینکه فراریان را همراه خود نبرند.

با انجام این تعهد چمپین نیروی خود را از انزلی بیرون برد و با این که صفوف سربازان انگلیسی توسط روسها کاملاً کنترل می‌شد. انگلیسیها موفق شدند ژنرال دنیکن و تعدادی از افسران و نفرات گارد سفید را از انزلی خارج کنند و دنیکن بعداً از راه بغداد به اروپا رفت.<sup>۱۰</sup>

چمپین با عقب کشیدن نیروها از انزلی به رشت، همه نیروهای شمال را از این شهر بیرون برد و با اشغال مواضعی در گردنه منجیل و گماردن گردانی در زنجان، عمده سپاه را در قزوین مستقر ساخت.

سربازان شوروی در سوم ژوئن برابر ۱۳ خرداد رشت را گرفتند و روز بعد میرزا کوچک خان که یک سال در جنگل به سر می‌برد «فضا را خالی یافته وارد شهر رشت شد و با حزبی که از بالشویکهای ایرانی و روسی و قفقازی سرانجام یافته بود، اتحاد کرده ادارات را از مأمورین دولت خالی کرد و خود متصرف گشت... و اعلام جمهوری داد.»<sup>۱۱</sup>

با اعلام جمهوری در رشت «روحیه اتحاد عمل بین نیروهای مختلفی که در جنبش گیلان شرکت داشتند بالا گرفت و جبهه متحدی از هواداران میرزا، هواداران احسان‌الله‌خان و خالوقربان و گروهی از کمونیست‌ها پدید آمد... در جریان اوج این جنبش بود که سپاه جمهوری گیلان دست به تعرض زد، از سوئی تا منجیل و حوالی قزوین و از سوی دیگر تا بارفروش و مشهدسر (بابل و بابلسر فعلی) پیش رفت.»<sup>۱۲</sup> اما زمانی نگذشت که در نتیجه چپ‌روییهای عناصر تندرو که عده‌ای از ایدی انگلیس نیز همچون میرزا کریم خان رشتی<sup>۱۳</sup> و برادرش عبدالحسین خان سردار محیی در میانشان بودند، روابط میرزا و این گروه چپ‌رو با به تعبیر شادروان یحیی دولت‌آبادی «بالشویک‌نماها» به هم خورد و میرزا که پی برده بود در حکومت جمهوری تنها مقامی تشریفاتی دارد، از کار کناره گرفت و با سربازان خود به جنگل رفت و حکومتی به ریاست احسان‌الله‌خان در رشت تشکیل شد و زمینه

مساعد برای فعالیت بالشویک‌نماها فراهم آمد. «... سردار محیی و برادرش رخت سربازی بالشویکی دربر نمودند... مفسدین رشت برای بدنام و منفور ساختن مسلک بالشویکی به‌عنوان آزادیخواهی شروع به عملیات کرده حکم نمودند که زنان رو گشوده بیرون بیایند اما این حکم اجرا نشد... بالشویک‌نماهای رشت به گرفتن پول از مردم پرداختند و از هیچ‌گونه تهدید کردن و آزار نمودن اشخاص پول‌دار دریغ نکردند. قبر می‌کنند و متمولین را در کنار قبرها حاضر کرده تکلیف ایشان را پرداختن وجوه یا زنده به گور رفتن معین می‌نمودند.»<sup>۱۴</sup>

در این اوضاع و احوال بود که استاروسلسکی نیروی تحت فرمان خود را به جانب گیلان حرکت داد. قزاقان به سوی رشت پیش رفتند و در سحرگاه ۳۱ مرداد / ۲۲ اوت ۱۹۲۰ وارد شهر شدند. «مردم رشت که از تهدید زنده به گور رفتن هنوز بدنهایشان می‌لرزید رسیدن اردو را نعمت آسمانی تصور کردند و از هر گونه پذیرائی نسبت به آنها دریغ نورزیدند...»<sup>۱۵</sup>

استاروسلسکی این پیروزی را با آب و تاب به شاه خیر داد و احمد شاه وی را به «منصب امیر تومانی [سرلشکری] با نشان و حمایل مفتخر نمود.»

نیروهای قزاق سرشار از غرور در حالی که بالشویک‌های شکست خورده گیلان را تعقیب می‌کردند به انزلی رسیدند و آنها را تا لب دریا راندند و عده زیادی را کشتند. در اینجا ناگاه ورق برگشت و گلوله‌هایی که معلوم بود از سمت دریا شلیک می‌شود بر سر آنها باریدن گرفت. «استاروسلسکی فرمانده کل قوای دولت فرمان عقب‌نشینی داد. شهر رشت بلافاصله تخلیه شد و به دنبال تخلیه رشت تعداد زیادی از ساکنینش دسته‌جمعی شروع به فرار کردند... فرار رشتی‌هایی علت نبود، چه از تلافی نیروی سرخ نسبت به خود بیمناک بودند. این بیم از آنجا سرچشمه می‌گرفت که هنگام رانده شدن سرخ‌ها از شهر عده‌ای به عقب‌دارانشان حمله‌ور شدند، جمعی را خلع سلاح و عده‌ای را کشته بودند... کسانی که در رشت باقی ماندند چند تن از افراد سرشناس را نزد فرماندهان ایرانی [احسان‌الله خان و رفقاییش]

گسیل داشتند تا مگر توجهشان را به عدم تعرض به اهالی و انصراف از گرفتن انتقام جلب کنند و از حسن اتفاق آنکه، درخواست نمایندگان مردم شهر پذیرفته شد و تعرضی به کسی به عمل نیامد.»<sup>۱۶</sup> قوای قزاق پس از عقب‌نشینی از رشت در امام‌زاده هاشم موضع گرفتند تا به تدریج با عبور از گردنه منجیل که در دست انگلیسها بود خود را به قزوین برسانند.

در این هنگام چمپین باز نشسته شد و به جای او ژنرال «ادموند آبرونساید» فرماندهی نیروهای شمال را به دست گرفت (چهارم اکتبر ۱۹۲۰/۱۲ مهر ماه ۱۲۹۹).

به هنگام گذشتن قوای شکست خورده قزاق از گردنه منجیل و استقرارشان در اردوگاه «آقابابا» در ۲۵ کیلومتری قزوین نفرات انگلیسی به دستور فرمانده خود آبرونساید عقب‌نشینی آنها را تسهیل می‌کردند. گفته شده که این عقب‌نشینی نتیجه تئانی ژنرال آبرونساید با استاروسلسکی بوده است، بدون آنکه بر این گفته دلیلی اقامه شود.

مؤلف تاریخ مختصر احزاب سیاسی از قول رضاخان که در زمره فرماندهان نیروی قزاق در این اردو کشی بوده می‌نویسد:

«سردار سپه به من گفت که فرماندهان روسی در این جنگ سستی کردند. من عده خود را از بیراهه در حالیکه گاه تا گلو در لجن و مرداب فرو می‌رفتیم و گاه خارهای جنگل از کف پای قزاق زده و کفش او را دریده و به پشت پا می‌رسید از کوه‌های سخت عبور دادم و لخت و گرسنه به قزوین آوردم و طوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن و بچه خود را گرفته به کوه‌های دور دست بروم و سر به صحرا بگذارم.»<sup>۱۷</sup>

تئانی استاروسلسکی و آبرونساید در این شکست و عقب‌نشینی، نمی‌تواند مقرون به حقیقت باشد، چه اولاً عقب‌نشینی نیروها از مواضع خود میان رشت و انزلی و سپس تخلیه رشت پیش از آمدن آبرونساید به ایران بوده است، ثانیاً این رویداد نه تنها برای سردار روسی سرشکستگی به بار آورد بلکه بهانه‌ای شد در برکناری او از فرماندهی لشکر قزاق و اخراج وی از ایران. شکست و عقب‌نشینی اردوی دولتی نتیجه دسایس مقامات نظامی انگلیسی بود که همزمان با گلوله توپهای دورزن که

### ○ مشیرالدوله در رابطه

با شوروی سوسیالیستی  
سیاستی دو جانبه در پیش  
گرفته بود: از یک سو هیئتی  
را برای بستن قرارداد  
دوستی با حکومت جدید  
روسیه به مسکو فرستاده  
بود و از سوی دیگر پیوسته  
فشار نظامی خود را بر  
مجاهدین گیلان و  
کمونستهای شمال که آنها  
را «متجاسرین» می‌نامید  
می‌افزود.

این نتیجه رسیده است که «علت حقیقی این شکست هنوز که هنوز است به درستی کشف نشده و اسناد و شواهد ضد و نقیض در این باره به حدی است که محقق را گیج و مستأصل می‌سازد.»<sup>۱۹</sup>

با شکست قوای قزاق، سیاست پیرنیا ضربه محکمی خورد. وی در رابطه با شوروی سیاستی دوجانبه را دنبال می‌کرد؛ از یک سو هیئتی را به ریاست مشاور الممالک برای عقد قرارداد دوستی با حکومت جدید شوروی به مسکو فرستاده بود، از سوی دیگر همواره فشار نظامی خود را بر مجاهدین گیلان و کمونیستهای شمال که آنها را «متجاسرین» می‌نامید می‌افزود تا مگر قوای شورشی را سرکوب کند و به حیات سیاسی شان خاتمه دهد.<sup>۲۰</sup> بدین سان پیرنیا امید به هر گونه پیروزی نظامی را بر باد رفته می‌دید و موقعیتش در مذاکره با شوروی بسیار ضعیف شده بود. انگلیسیها هم با استفاده از فرصت پیش آمده، دولت مشیرالدوله را برای عزل استاروسلسکی زیر فشار گذاشته بودند. سرانجام مشیرالدوله در نتیجه کارشکنی انگلیسیها و تهدید قطع شدن مساعده مالی به علت انقضای مدت چهار ماه، راهی جز کناره گیری ندید و در سوم آبان ۱۲۹۹/۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ ناگزیر از استعفا شد و جای خود را به سپهدار اعظم (فتح‌الله اکبر) عضو وفادار و امتحان شده دار و دسته انگلوفیل‌ها<sup>۲۱</sup> داد. وی که مردی بود آرام و حرف شنو، به نورمن قول داد «آنچه را که به او بگویند انجام دهد».<sup>۲۲</sup>

نورمن در همان روز صدور فرمان نخست‌وزیری سپهدار به کرزن وزیر امور خارجه انگلیس بشارت داد که «سپهدار کاملاً در دست ماست و قول داده است مجلس را منعقد کند و تصویب قرارداد را به رأی بگذارد»<sup>۲۳</sup> و به نامبرده توصیه کرد کمک ماهانه به دولت تا دو ماه دیگر ادامه یابد و هزینه نگهداری و تجدید سازمان قزاقخانه نیز پرداخت و در حساب دولت ایران منظور گردد<sup>۲۴</sup>.

نخستین اقدام سپهدار پیش از معرفی کابینه، عزل استاروسلسکی از فرماندهی نیروی قزاق بود. نامبرده پس از استعفای اجباری، رهسپار قزوین شد و با دیگر افسران روسی از طریق همدان عازم بغداد گردید و اداره امور دیویزیون قزاق به گروهی از افسران انگلیسی واگذار شد که کلنل هنری

از جانب دریا به سوی اردو شلیک می‌شد هوایماهای انگلیسی بر سر سربازان بمب می‌ریختند و این عمل که بعدها مدعی شدند به اشتباه صورت گرفته، در تضعیف روحیه نفرات بسیار مؤثر بوده است.

مقامات سیاسی و نظامی بریتانیا هرگز مایل به پیروزی نیروی قزاق در این جنگ نبودند چه در آن صورت استاروسلسکی که مهمترین مانع تشکیل ارتش واحد به فرماندهی افسران انگلیسی بود در چشم ایرانیان به قهرمان تبدیل و برکنار کردنش دشوار می‌شد؛ همچنین با قرار گرفتن کودتا در برنامه وزارت جنگ بریتانیا، عقب کشیدن نیروی قزاق به قزوین و نزدیک کردن آن به پایتخت کمکی بود به کودتاگران.

بدین سان مقامات نظامی انگلیس همه ترندها را برای شکست اردوی قزاق و عقب نشینی آنها از گیلان به آنسوی گردنه منجیل به کار بستند و از تمامی امکانات برای توفیق در این کار مدد گرفتند که شاید یکی از آنها استفاده از وجود آن عده از افسران ایرانی در نیروی قزاق بوده که با آنها ارتباط صمیمانه داشتند!

به نوشته یحیی دولت‌آبادی، هنگامی که اردوی دولتی بدون دلیل موجه شهر رشت را تخلیه می‌کرد، عده‌ای قزاق شبانه در خانه رشتیان را می‌کوبیدند و می‌گفتند بروید، بروید و در شهر نمانید، در صورتی که نه دشمنی رو به رشت می‌آمد و نه ضرورتی اقتضا می‌کرد که این مردم بیچاره را دچار چنین بدبختی بنمایند.<sup>۱۸</sup> این اقدام تحریک آمیز باعث وحشت مردم شد و آنها را به ترک شهر تهییج کرد. زن و مرد، پیر و جوان خانه و کاشانه خود را رها کردند و پیاده و سواره با حالتی پریشان به سوی قزوین، تهران و دیگر شهرهای اطراف به راه افتادند؛ خانه‌های خالی از سکنه آنها نیز مورد دستبرد سارقین قرار گرفت.

مشاهده وضع رقت بار و اسف انگیز آوارگان رشت هر بیننده را متأثر و متألم می‌ساخت و گناه این پیش آمد را به عدم کفایت فرماندهان روسی اردو نسبت می‌داد که به هنگام عقب نشینی قادر به حفظ نظم شهر نشده‌اند!

مؤلف فقید «سیمای احمدشاه» ضمن بحثی جامع درباره علل شکست نیروی قزاق در گیلان به

○ مأموریت آبرونساید آن بود که نیروهای پر هزینه انگلیس را با حداقل خطر و تلفات از شمال ایران بیرون ببرد، دیویزیون قزاق را دوباره سامان دهد و زیر فرماندهی یک افسر ایرانی هوادار بریتانیا درآورد، و حکومت مرکزی نیرومندی در ایران برپا کند که در مرزهای شمالی هند سپری در برابر تجاوزات کمونیستها باشد.

اسمایس در رأس آنها بود. ریاست ظاهری قزاقخانه نیز به فرمان احمدشاه به یکی از افسران ایرانی به نام سردار همایون (قاسم والی) واگذار گردید، افسری که هرگز «از عهده فرماندهی بر نمی آمد»<sup>۲۵</sup> و وقتی آبرونساید همراه او و سرهنگ اسمایس از اردوگاه مستقر در «آقابابا» بازدید می کردند «وی از شدت یأس خود را باخته بود.»<sup>۲۶</sup>

سردار همایون فرماندهی نبود که آبرونساید در جستجویش بود؛ او برای پیاده کردن نقشه‌ای که مأمور انجام آن بود وجود یک فرمانده ایرانی با قدرت را در رأس قزاقخانه ضروری می دانست.

مأموریت آبرونساید آن بود که نیروهای انگلیس را که هزینه سنگینی داشتند با حداقل خطر و تلفات از شمال ایران بیرون ببرد، دیویزیون قزاق را دوباره سازمان دهد و آن را تحت فرماندهی یک افسر ایرانی هوادار بریتانیا در آورد و حکومت مرکزی نیرومندی که در مرزهای شمالی هند سپری در برابر تجاوزات کمونیستها باشد ایجاد نماید.

آبرونساید زمانی قدم در عرصه سیاست ایران گذاشت که پایه‌های عهدنامه ایران و انگلیس به دلایلی چند متزلزل شده بود:

هیجان روزافزون افکار عمومی مردم ایران بر ضد قرارداد، ناکامی لرد کرزن در مورد تشکیل شدن مجلس شورای ملی به منظور تصویب این سند مشغوم، افشای پرداخت رشوه به گروه سه نفری ایرانیان عاقد قرارداد (میرزا حسن خان وثوق الدوله، نصرت الدوله فیروز، اکبر میرزا صارم الدوله) و مخالفت تعدادی از نمایندگان مجلس تازه با قرارداد از بیم وارد آمدن تهمت رشوه‌گیری به آنان، شکل‌گیری نهضت خیابانی در آذربایجان، اعلام جمهوری در گیلان، ضدیت دولتهای آمریکا و فرانسه و روسیه با این پیمان، فشار پارلمان و خزانه‌داری انگلیس به وزارت جنگ آن کشور در مورد انتقال نیروهای شمال (نورپور فورث) به بین‌النهرین، توافق میان ایران و شوروی مبنی بر تخلیه کامل شمال از قوای مسلح شوروی مشروط به بیرون رفتن نیروی بریتانیا از این منطقه و سرانجام امضای پیش‌نویس عهدنامه دوستی ایران و شوروی و رفع خطر حمله

بالشویکها به شمال ایران... همه اینها پیش آمدهایی بود که پایه‌های عهدنامه ایران و انگلیس را سخت تضعیف نمود و دیپلماسی انگلیس را بر آن داشت با کنار گذاشتن قرارداد، درصد ایجاد دولتی نیرومند در ایران برآید که این دولت بتواند اهداف پیش‌بینی شده را عملی نماید و برای برآورده شدن این مقصود به آبرونساید اختیار داده شد هرطور صلاح بداند رفتار کند.

آبرونساید برای استقرار چنین حکومتی وجود یک فرمانده با قدرت را در رأس قزاقخانه که تنها نیروی منسجم و سازمان یافته ایران بود ضروری می دانست و می گفت «یک افسر ایرانی توانا باید فرماندهی قزاقها را به دست گیرد، این بسیاری از مشکلات را برطرف می کند و به ما مجال می دهد با مسالمت و آبرومندی این کشور را ترک کنیم».<sup>۲۷</sup>

آبرونساید با راهنمایی سرویس اطلاعاتی بریتانیا این «افسر توانا» را پیدا کرد. اردشیر جی ریپورتر عضو برجسته و با سابقه اتلیجمنس سرویس انگلیس و مأمور اطلاعاتی نایب السلطنه هند در ایران<sup>۲۸</sup> در وصیت‌نامه معروف خود که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در میان اسناد سری اطلاعاتی و امنیتی رژیم پهلوی کشف و منتشر شد درباره رابطه خود با رضاخان و معرفی او به آبرونساید چنین می نویسد:

«آنچه را که من به نایب السلطنه هند گزارش دادم این بود که خانه ایران از پای بند ویران است و قرارداد ۱۹۱۹ هم فاقد ارزش و هرچه زودتر باید به عنوان پیروزی برای ایران باطل و لغو شود. عزیمت و یا ماندن قوای نظامی بریتانیا در شمال ایران، تحت مذاقه و مرور بود و این تدبیر اتخاذ شد که به نام همکاری نزدیک در مقابل خطر بالشویکها و انقلابیون محلی، بهتر است قوای انگلیس و قزاق با یکدیگر وارد عمل شوند... در طی ملاقاتی در منزل ارباب جمشید در تهران، رضاخان به من توضیح داد که<sup>۲۹</sup> افسران روسی قزاق در حال جلب همکاری عده‌ای از قزاقهای ایرانی هستند که به موقع مناسب و به بهانه حفظ و حمایت از جان شاه، پایتخت را در تسلط کامل خود در آوردند و آن را اشغال کنند<sup>۳۰</sup>. احمدشاه به هیچوجه حاضر نبود بر علیه فرمانده روسی قزاق عملی انجام دهد و شاید یکی از دلایل اصلی این بود که کلنل

○ احمدشاه به هیچوجه حاضر نبود کاری بر ضد سرهنگ استاروسلسکی فرمانده روسی نیروی قزاق انجام دهد، شاید بیشتر به این علت که استاروسلسکی مبالغ زیادی از بودجه نیروی قزاق را برمی داشت و به شاه رشوه می داد. این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود.

○ رضاخان عامل نظامی کودتا از این که کسی چون سیدضیاء را نخست‌وزیر کرده بودند رنجیده‌خاطر بود و در همان روزهای نخست و پیش از صدور بیانیه رئیس دولت، با انتشار اعلامیه «حکم می‌کنم» حضور قدرتمند خود را در عرصه سیاسی ایران مطرح نمود.

استاروسلسکی مبالغ قابل ملاحظه‌ای از بودجه قزاق را برداشته و به شاه رشوه می‌داد و این جریان بر سفارت انگلیس پوشیده نبود. در این مرحله به دستور وزارت جنگ در لندن (که وزیر آن وینستون چرچیل بود) و نایب السلطنه هند همکاری نزدیک ژنرال آبرونساید و من آغاز شد. من برای نظرات رضاخان درباره نیروی قزاق اعتبار فراوان قایل بودم و سرانجام او را به آبرونساید معرفی کردم؛ آبرونساید همان خصالی را در رضاخان دید که من دیده بودم و هر دو برای این مرد احترام زیادی قایل بودیم.<sup>۳۱</sup>

بر پایه معرفی اردشیر جی ریپورت و اطلاعات قبلی دیگری که آبرونساید از رضاخان به دست آورده بود در بازدید از واحدهای دیویزیون مستقر در اردوگاه «آقابابا» در میان همه افسران و فرماندهان ایرانی قزاقخانه، توجه او به این شخص که فرماندهی آترپاد همدان را به عهده داشت جلب گردید و در دفتر خاطر ایش نوشت «مردی بود با قامت افراشته، شانه‌های فراخ، چهره‌ای بسیار مشخص و متمایز، بینی عقاب‌ی و چشمان درخشانش به او سیمایی زنده می‌بخشید»<sup>۳۲</sup> که این «سیمای پرغرور، قامت بلند و قوی... چشمان نافذ»<sup>۳۳</sup> اردشیر ریپورت را هم در همان بر خورد اول تحت تأثیر قرار داده بود!

آبرونساید که مطلوب خود را یافته بود در سفری یک روزه به بغداد، فرمانده خود ژنرال هالدین را در جریان دیدارها و گفتگوها، مشاهده‌ها و تصمیم‌گیری‌هایش قرار داد و با اخذ دستورهای تازه به ایران بازگشت و به محض ورود به مقر فرماندهی به کلنل اسمایس دستور داد به سردار همایون «که تمایلی هم به زندگی در اردوگاه را نداشت»<sup>۳۴</sup> مرخصی بدهد تا برود بر سر املاکش و با این تصمیم اختیار کامل قزاقخانه به دست رضاخان افتاد.

آبرونساید در طول زمستان بطور منظم از اردوی قزاق در «آقابابا» بازدید به عمل می‌آورد و با رضاخان نیز دایم در ارتباط بود تا سرانجام بر آن شد درباره شرایط واگذاری قطعی دیویزیون قزاق به رضاخان با او به گفتگو نشیند که حاصل این گفتگو را در خاطرات آبرونساید چنین می‌خوانیم: «... من دو مسئله را با رضاخان در میان

گذاشتم، به او گفتم که چه موقعی او را از حیطة کنترل خود خارج خواهیم کرد و همچنین از او خواستم قول بدهد که در طی عقب‌نشینی ما، به هیچ اقدام خصمانه علیه ما دست نخواهد زد و به او اخطار کردم که اگر دست به چنین عملی بزند کار عقب‌نشینی را متوقف می‌کنم و بی‌رحمانه به سوی او یورش می‌برم و در چنین صورتی وضع کشور از همیشه بدتر خواهد شد... همچنین از او خواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگون کردن شاه بزند و نه اجازه چنین اقدامی را به دیگران بدهد.<sup>۳۵</sup> در هر دو مورد قاطعانه به من قول داد که طبق خواسته من رفتار کند»<sup>۳۶</sup>

رضاخان در گفتگوهای خود با آبرونساید همواره سیاستمداران خودخواه و فاسد تهران را به باد دشنام می‌گرفت و از دولت‌مردان مملکت که از حال ملت غافلند و تنها به فکر منفعت خویشند ابراز انزجار می‌نمود. آبرونساید که همه اندیشه‌اش معطوف به گماردن رهبری مقتدر در رأس حکومت ایران بود که هم بتواند عقب‌نشینی بدون خطر ارتش انگلیس را از ایران تضمین کند، هم جلو تهدید فزاینده بالشویکها را بگیرد و هم سپری باشد در مقابل نفوذ کمونیسم به شبه‌قاره هند از طریق ایران، و اینک این شایستگی را در شخص رضاخان یافته بود<sup>۳۷</sup> نه تنها او را به فرماندهی قزاقها برگماشت بلکه به براندازی «سیاستمداران خودخواه و فاسد تهران» تحریر و تشویقش نمود.

آبرونساید بر این نکته هم واقف بود که شخصیت برگزیده او برای رهبری ایران گرچه در دستگاه نظامی و اطلاعاتی بریتانیا شناخته شده است ولی در ایران از جایگاه سیاسی برخوردار نیست و حتی در سفارتخانه بریتانیا هم فرد گمنامی است و احتمال دارد که در این مقطع حساس نتواند در مقام ریاست دولت ایفای نقش نماید و در پی آن شد که هم‌تای غیر نظامی شناخته شده‌ای برای او بیابد. برای نیل بدین مقصود بود که با استفاده از فرصت کوتاهی که از توقّفش در ایران باقی بود (در ۱۴ فوریه / ۲۵ بهمن ماه از ژنرال هالدین دستور رسید که آبرونساید باید در اول اسفند خود را به بغداد برساند) به دیدار نورمن شتافت (۱۶ فوریه ۱۹۲۱) و وی را در جریان گفتگوهای طولانی

خود با رضاخان قرار داد و از او در گزینش نخست وزیر دولت کودتا نظر خواست. نورمن که در دوران کوتاه مأموریت خود در ایران در تعویض کابینه‌ها تبخّر یافته بود سیدضیاء مدیر روزنامه رعد را پیشنهاد کرد. آبرونساید هرگز سیدضیاء را ندیده بود ولی نورمن به او اطمینان داد که مردی قابل اعتماد و طرفدار انگلستان است.<sup>۳۸</sup> سیدضیاء از دید نورمن کسی بود که امتحان وفاداری خود را به بریتانیا داده بود. او در طول سالهای جنگ جهانی همواره حامی متفقین بود، در کابینه و ثوق الدوله از قرار داد سرسختانه حمایت می کرد و در روزنامه رعد در محاسن قرارداد قلمفرسایی می نمود. سیدضیاء در کابینه سپهدار رابط دولت و سفارتخانه بریتانیا بود و با شماری از اعضای سفارتخانه همچون مستر هاوارد و مستر اسمارت مستشاران سفارت روابط صمیمانه داشت و از هیئت نظامی انگلیس، با کلنل اسمایس دست دوستی و اتحاد داده بود و مهمتر آنکه ریاست کمیته زرگنده که در آن عده‌ای از انگلوفیل‌های سرشناس عضویت داشتند با سیدضیاء بود.

نورمن که از ریاست وزرایی سپهدار حرف شنو ولی بی کفایت خسته شده بود و در پی یافتن «نخست‌وزیری قوی دست و مرتجع»<sup>۳۹</sup> بود، شخصیت‌های مختلفی را در محک آزمایش قرارداد و در میانه آنها سیدضیاء را برگزید.

در گفتگوهای متعددی که نورمن با سیدضیاء انجام داد، سید به او قول داد که مقاد قرارداد را چه تصویب بشود و چه نشود به اجرا بگذارد، مستشاران انگلیسی را بدون آنکه به قرارداد نیاز باشد برای تجدید سازمان ارتش و دارایی استخدام کند و به کار گمارد و همراه با این عمل کارشناسانی هم از کشورهای دوست انگلیس نظیر بلژیک به استخدام ایران در آورد که سرپوشی باشد بر فعالیت مستشاران نظامی و مالی انگلیس. سید همچنین به نورمن اطمینان داد که ایران در حکومت او قرص و محکم در مدار بریتانیا خواهد ماند و به منافع اقتصادی و سایر مصالح این امپراتوری لطمه‌ای وارد نخواهد آمد.<sup>۴۰</sup>

نورمن چنین کسی را که به «انگلو فیل رسوا»<sup>۴۱</sup> شهرت یافته بود برای نخست‌وزیری به آبرونساید معرفی کرد و به او دستور داده شد فوراً به رضاخان

فرمانده اردوی قزاق که در نزدیکی قزوین مستقر بود بپیوندد. سیدضیاء با اجازه سفارت انگلیس مبلغی پول از بانک شاهی<sup>۴۲</sup> گرفت و به صوب محل مأموریت خود عزیمت کرد. شادروان عبدالله مستوفی از قول یکی از افراد مطلع که او هم از یکی از نظامیان حول و حوش رضاخان شنیده است درباره ورود سیدضیاء به اردوی قزاق چنین می نویسد:

«اردوی ما تازه در ینگی امام قایم شده بود. آقای میر پنج فرمانده تنها در اطاق خود و ما افسران در اطاق مجاور بودیم. یکی از افسران جزء وارد شد و گفت سید جوانی به نام آقا سیدضیاء الدین با اتومبیل از تهران آمده پشت خط زنجیر مستحفظین است و می گوید با فرمانده کل کار دارم. ما سید را نمی شناختم. یکی از ما نزد میر پنج فرمانده کل رفت و نام و نشان سید را همانطور که افسر جزء پیام آور گفته بود به فرمانده عرض کرد. رضاخان میر پنج بعد از کمی تأمل گفت: بیاید! بسپرید احترامش کنید، شاید بخواهند این جلت را رئیس کنند! از این (شاید بخواهند) پیداست که (جلت) تا دو شب قبل از ورود قزاقها به تهران هنوز ریاست وزرایی آینده اش مسلم نبوده است.»<sup>۴۳</sup>

سید در این ملاقات پس از گفتگوهایی که با رضاخان انجام داد به تهران مراجعت کرد و تا روز حرکت شماری از قزاقان به نام «آتر یاد تهران» به فرماندهی رضاخان به قصد تصرف پایتخت، سیدضیاء برای مذاکره با نورمن و کسب دستورهای جدید پیوسته بین تهران و قزوین در رفت و آمد بود.

آبرونساید در ۲۹ بهمن ایران را ترک گفت و رضاخان با هدایت و راهنمایی کلنل اسمایس که امور قزاقخانه را سرپرستی می کرد روز شنبه اول اسفند آتر یاد تهران را به سوی پایتخت حرکت داد. در شاه آباد کرج یعنی بیست و چهار کیلومتری تهران بود که سید ضیاء هم به اردو پیوست و پولی نیز بین سربازان تقسیم شد.

مقارن نیمه شب دوم اسفند اردو به پشت دروازه تهران رسید، ژاندارمری خواست جلوگیری نماید که دستور رسید بر ضد قزاقها عملی انجام نگیرد و با آنها برادرانه رفتار شود. گفته شده «این عمل را شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد

### ○ یکی از نخستین

اقدامات دولت کودتا بازداشت و تبعید شمار زیادی از سیاستمداران برجسته کشور بود. سیدضیاء برای ترساندن شاه و شاهزادگان و اعیان شایع کرد که تعدادی از دستگیر شدگان در دادگاه ویژه محاکمه و احتمالاً اعدام خواهند شد. نخستین واکنش سردار سپه در برابر سیدضیاء جلوگیری از این اقدامهای احتمالی بود.



مرکزی در قبال قزاق دست نیاورد.»<sup>۴۴</sup>

نیروی قزاق وارد شهر شد و مردم را با چند تیر توپ از خواب بیدار و از آمدن خود باخبر کرد؛ چون به میدان توپخانه رسید مقاومتی کوتاه از جانب افراد جزء اداره مرکزی نظمیه (شهربانی) صورت گرفت که آنهم درهم شکست و نظمیه تسلیم شد. مهاجمان مراکز حساس شهر مانند کمیسری ها (کلاترپها)، مخابرات و تلفنخانه را گرفتند و ارتباط پایتخت را با شهرهای دیگر قطع کردند. تهران بدین گونه و بدین آسانی «به تصرف جماعتی که خود را فروخته بودند درآمد».<sup>۴۵</sup>

احمدشاه با اینکه از نقشه کودتا آگاه بود با شنیدن وضع شهر و بگیر و ببندهایی که شروع شده بود برای چاره اندیشی خواست با نورمن تماس بگیرد؛ در ساعت‌های اولیه صبح سوم اسفند موفق نشد زیرا که او برای راهپیمایی طولانی به خارج رفته بود!

نورمن چون به شهر بازگشت به دیدار شاه رفت. شاه موضع بریتانیا را در این پیش آمد پرسید، نورمن به وی اطمینان داد خطری متوجه سلطنت نیست و به شاه توصیه نمود از سیدضیاء و رضاخان پشتیبانی کند.<sup>۴۶</sup>

شاه با صدور فرمان نخست‌وزیری سیدضیاءالدین طباطبائی کودتا را تأیید کرد و رضاخان نیز از جانب شاه با لقب سردار سپه به ریاست دیویزیون قزاق و فرماندهی قوا منصوب گردید.<sup>۴۷</sup>

رضاخان میرپنج عامل نظامی کودتا با لقب جدید «سردار سپه» از اینکه «جلتی» را بر او رئیس گردانیده‌اند دلخور بود و در همان روزهای نخست و قبل از صدور بیانیته رئیس دولت، با انتشار اعلامیه «حکم می‌کنم» حضور قدرتمند خود را در عرصه سیاسی ایران مطرح نمود و با اعلام حکومت نظامی در تهران به اهالی شهر اخطار کرد که باید ساکت و مطیع احکام نظامی باشند (ماده ۱۰ اعلامیه) و با جلوگیری از نشر جرایم، ممنوعیت اجتماعات و حتی تعطیل موقت ادارات و سازمانهای دولتی (جز اداره ارزاق) متمرکز از مقررات حکومت نظامی را به سخت‌ترین مجازات تهدید نمود (ماده ۸ اعلامیه).

یکی از اقدامات اولیه دولت کودتا بازداشت و

تبعید تعداد زیادی از سیاستمداران برجسته کشور بود. سیدضیاء برای مرعوب کردن شاه و شاهزادگان و اعیان کشور شایع نمود که تعدادی از دستگیرشدگان در دادگاه ویژه محاکمه و احتمالاً اعدام خواهند شد و نخستین واکنش سردار سپه در مقابل سیدضیاء جلوگیری از این اعدام‌های احتمالی بود.

احمدشاه برای ایجاد آرامش در خانواده زندانیان، سردار سپه را به حضور طلبید و جلوگیری از وقوع چنین اعمال ناپسندی را به وی گوشزد کرد. سردار سپه که در پی چنین فرصتی بود با اعلام اطاعت از فرمان شاه بی‌درنگ به رئیس زندان ابلاغ کرد که بی‌اذن از زندانی به کسی تحویل ندهد و با این اقدام هم تهدید سیدضیاء نسبت به جان زندانیان را عقیم گذاشت و هم خود را به احمدشاه نزدیک نمود و همین نزدیکی به سردار سپه این جرئت را داد که به ضدیت با سید که هرگز از او خوشش نمی‌آمد برخیزد و هر روز به نوعی برای دولت ایجاد مزاحمت کند. ولی سیدضیاء که برای انجام برنامه‌های خود تکیه‌اش به نیروی تحت اختیار سردار سپه بود و «برای مطیع کردن خلق وسیله‌ای جز زور قزاقها نداشت»<sup>۴۸</sup> ناگزیر بود با رضاخان مماشات کند و برای خارج کردن قوای قزاق از زیر فرمان او در پی یافتن راهی برآید. اختلاف سردار سپه با ماژور مسعودخان وزیر جنگ کابینه، به سیدضیاء و همفکرانش این فرصت را داد که با انتصاب سردار سپه به وزارت جنگ، فرماندهی دیویزیون قزاق را از دست او در آورند که این تدبیر کارساز نیفتاد و سردار سپه ریاست دیویزیون قزاق را کماکان خود به عهده گرفت.

جدا کردن ژاندارمری از وزارت کشور و الحاق آن به وزارت جنگ پیروزی دیگری بود برای سردار سپه در میدان مبارزه با رقیب!

رضاخان با قرار گرفتن در رأس نیروهای مسلح و با برخورداری از حمایت احمدشاه به آن درجه از قدرت و توان رسید که بدون کسب موافقت رئیس دولت، خودسرانه به پاره‌ای اقدامات مبادرت می‌ورزید، از جمله وقتی موجودی صندوق شهرداری را برای مخارج قشون مطالبه کرد و شهرداری مجوز پرداخت طلبید، سردار سپه با

○ اختلاف نظر میان دو عامل کودتا زمانی به مرحله حاد رسید که نقشه سید ضیاء در مورد استخدام بیگانگان برای قشون و وزارت مالیه آشکار شد. رضاخان با فرماندهی اجرایی افسران انگلیسی سخت مخالفت می‌ورزید و بر آن بود که همه نیروهای نظامی را یک کاسه کند و فرماندهی را به افسران ایرانی بسپارد.

فرستادن چند نفر قزاق به زور پول‌ها را وصول کرد، یا وقتی قسمتی از ذخایر مهمات پادگان قزوین به دستور وی به قزاقخانه تهران حمل شد، سید ضیاء دستور جلوگیری داد و مهمات در ینگگی امام متوقف گردید، مأمور پست ینگگی امام از سردار سپه کسب تکلیف کرد و رضاخان افسر ارشدی را به آنجا فرستاد و گاربهای حامل مهمات را به تهران آورد.<sup>۴۹</sup>

اختلاف نظر بین دو عامل کودتا، زمانی به مرحله حادث خود رسید که نقشه سید ضیاء در مورد استخدام اتباع خارجی برای قشون و وزارت مالیه آشکار شد. سید هنوز در فکر استخدام افسران انگلیسی برای فرماندهی قزاقها و افسران سوئدی برای فرماندهی ژاندارمری بود و رضاخان «با فرماندهی اجرایی» افسران انگلیسی سخت مخالفت می‌ورزید و بر آن بود که همه قوای نظامی را يك کاسه کند و فرماندهی آن‌ها را به افسران ایرانی بسپرد.<sup>۵۰</sup> و بنا بر توافق با آبرونساید خود در رأس این قوای نظامی متشکل و نیرومند قرار گیرد و به دخالت مستقیم مستشاران نظامی خارجی که در خدمت ارتش بودند پایان داده شود؛ زمانی نگذشت که به خدمت کلنل اسمایس در قزاقخانه خاتمه داده شد.

سید ضیاء به منظور درهم شکستن قدرت سردار سپه که از جانب احمدشاه نیز حمایت می‌شد به اقداماتی پرداخت از جمله در صدد برآمد بین سردار سپه و افسران ارشد اختلاف بیندازد؛ تماس‌های محرمانه‌ای هم با محمدحسن میرزا ولیعهد (برادر شاه) برقرار نمود و به او وعده داد که در صورت همکاری با وی سلطنتش را تضمین خواهد کرد (ولیعهدی محمدحسن میرزا موقتی بود و اگر شاه فرزند ذکور می‌یافت طبق قانون اساسی ولیعهدی به او منتقل می‌شد) که این مذاکرات در پرده نماند و «رپورت ملاقاتها به شاه و رضاخان رسید. شاه به سید امر کرد که استعفا کند. سید از قبول آن سر باز زد... وزیر مختار انگلیس شاه را ملاقات کرد ولی نتوانست او را راضی به بقای سید نماید، حتی به اشارت حالی کرد که اگر سید برود از برای سلطنت مخاطراتی خواهد داشت معهد شاه ایستادگی نمود.»<sup>۵۱</sup>

شورویها هم نظر مساعدی با سید ضیاء نداشتند

و «با شاه در طرد سید همدانستان بودند».<sup>۵۲</sup> گفتنی است که انعقاد قرارداد ایران و شوروی معروف به قرارداد ۱۹۲۱ را که در ۱۶ مارس این سال به امضای دولت ایران رسید نمی‌توان به حساب دولت کودتا گذاشت، چون همه مراحل قرارداد در کابینه‌های قبل انجام شده بود و سید ضیاء نه می‌توانست آن را امضاء نکند و نه قادر بود در مفاد آن تغییراتی بدهد. بنابراین قرارداد هیچ ربطی به دولت سید ضیاء نداشت و امضای آن در این برهه از زمان دلیل بر حسن رابطه دولت کودتا با حکومت شوروی نبود.

باری بعد از سه ماه و چند روز دولت کودتا در روز چهارم خردادماه ۱۳۰۰ / ۱۷ / رمضان ۱۳۳۹ سقوط کرد و سید به اجبار راهی اروپا شد و فرمان نخست‌وزیری به نام احمد قوام السلطنه که از زندانیان سید ضیاء بود صادر گردید.

در پیش آمد کودتا، قوام السلطنه والی خراسان بود و همچون دکتر محمد مصدق والی بسیار محبوب فارس که انتصاب سید ضیاء را به نخست‌وزیری نپذیرفت، قوام نیز از قبول این انتصاب سر باز زد و در پاسخ به تلگراف سید او را «آقای سید ضیاء‌الدین ناشر روزنامه رعد نامید».<sup>۵۳</sup>

کلنل محمد تقی خان پسیان فرمانده شجاع و میهن پرست ژاندارمری خراسان فریب شعارهای تو خالی و تظاهرات ضد اشرافی حکومت کودتا را خورد و بی آنکه خود بداند و بخواهد به یکی از مهره‌های کودتا مبدل گردید و به دستور سید ضیاء قوام را توقیف کرد و تحت الحفظ به تهران فرستاد و خود حاکم نظامی ایالت خراسان شد.

قوام السلطنه تا سقوط حکومت کودتا در زندان بود و با عزل سید ضیاء از نخست‌وزیری به دستور شاه از زندان فراخوانده شد و مأمور تشکیل کابینه گردید. وی کابینه خود را که سردار سپه وزیر جنگ آن بود در چهاردهم خردادماه ۱۳۰۰ / ۲۷ / رمضان ۱۳۳۹ به احمدشاه معرفی کرد و در گام نخست مجلس چهارم را که نمایندگان آن قبلاً انتخاب شده بودند افتتاح نمود (اول تیرماه) و در بر نامه کار خود که بی شک با صلاحدید سردار سپه تهیه شده بود، توسعه قوای نظامی را در درجه اول اهمیت قرار داد. نخستین قدمی هم که وزیر جنگ برداشت در همین جهت بود.

○ کلنل محمد تقی خان پسیان فرمانده شجاع و میهن پرست ژاندارمری خراسان فریب شعارهای تو خالی و تظاهرات ضد اشرافی سید ضیاء را خورد و بی آنکه بداند یا بخواهد به یکی از مهره‌های کودتا تبدیل شد.

○ نابودی میرزا کوچک خان وضع رضاخان را استوارتر ساخت و این گمان را که رضاخان آلت دست شورویها یا دستکم هوادار بالشویکهاست از میان برد.

سردار سپه خوب می دانست که تا نیروهای مسلح کشور يك كاسه نشود و در زیر فرمان او متمرکز نگردد مقاصد وی انجام نخواهد گرفت. شکست انقلابیون شمال، دفع شورش های داخلی و سرکوب فتودالهای سرکش تنها در سایه يك ارتش نیرومند امکان پذیر بود و سردار سپه برای ساختن چنین ارتشی شروع به اقدام کرد و در جهت یکپارچه کردن ارتش دو نیروی ژاندارمری و قزاقخانه را یکی نمود و به موجب فرمانی در دیماه ۱۳۰۰ اصطلاح قزاق و ژاندارم را از بین برد. سپاه تفنگداران جنوب هم چند ماه قبل از آن منحل و نفرات آن وارد ارتش شده بودند.<sup>۵۴</sup>

سردار سپه در همه کابینه های بعد از کودتا تا زمانی که خود در رأس دولت قرار گیرد همواره وزیر جنگ بود و همکاری او با این دولتها فقط در شش ماه اول نخست وزیری قوام السلطنه بود که اهداف مشترکی همچون مقابله با شورشهای داخلی و تأمین امنیت در کشور این دورا به هم نزدیک کرده بود.

اقدام فوری قوام در این زمینه، تعیین نایب الحکومه برای ایالت خراسان بود که کلنل محمدتقی خان حاکم نظامی آن ایالت با دستگیری و زندانی کردن او تمرکز خود را از حکومت مرکزی آشکار نمود که قوام موفق شد به دست نیروی قزاق خراسان به فرماندهی سرلشگر حسین خزاعی<sup>۵۵</sup> و با همدستی سران کردهای قوچان به سرکردگی فرج الله خان دره گزی و رؤسای قبایل و فتودالهای محلی خراسان مانند سردار معزز بجنوردی، امیر شوکت الملک علم امیر قاینات و شوکت السلطنه از طایفه تیموری و خیانت تنی چند از یاران کلنل همچون ماژور محمودخان نودزی، سلطان سید حسین خان میرفخرائی و سلطانحسین خان پولتیک و با کمک ماهرانه پرایدکس کنسول انگلیس در مشهد بر کلنل غلبه کند.<sup>۵۶</sup>

همزمان با سرکوب قیام خراسان، سردار سپه حمله شدیدی به قوای میرزا کوچک کرد و در هفته آخر مهر نیروی دولتی وارد شهر رشت شد. میرزا که بیشتر سپاهیان را از دست داده بود به داخل جنگل عقب نشست و سرانجام در پانزدهم آذرماه ۱۳۰۰ در گردنه بین طالش و ناحیه خلخال گرفتار توفان شدیدی شد و از شدت سرما جان سپرد.

نابودی میرزا کوچک خان موقعیت رضاخان را محکمتر ساخت و این گمان موهوم را که رضاخان آلت دست شورویها یا دستکم هوادار بالشویکهاست از میان برد. رضاخان در یکی از ملاقاتهای خود با وابسته نظامی بریتانیا تنفر خود را از بالشویکها ابراز داشت و گفت که به علل سیاسی بار تشستین سفیر شوروی در ایران روابط دوستانه دارد و با آنکه ارتش نیازمند پول است. هرگز مساعدت شورویها را به صورت پول یا مواد جنگی نمی پذیرد<sup>۵۷</sup> و در یکی از نخستین ملاقاتهایی که بین رضاخان و سرپرستی لورن وزیر مختار جدید بریتانیا صورت گرفت<sup>۵۸</sup> رضاخان به لورن گفت:

«پاره ای کسان او را متهم کرده اند که طرفدار بالشویکهاست چون گهگاه به سفارت آنها می رود و مؤکداً افزود که تنها منظور او این بوده که آنها را از ایالتهای شمالی بیرون کند و او شخصاً در ضدیت با بالشویکها دست کمی از انگلیسیها ندارد و همان کاری را که انگلیسیها می خواستند به دست خویش انجام دهند او به دست ایرانیها خواهد کرد... ارتشی مقتدر به وجود می آورد، نظم را باز می گرداند و ایران مستقل و نیرومند را وحدت می بخشد».<sup>۵۹</sup>

سردار سپه در نتیجه برقراری روابط دوستانه با شوروی بود که زمینه عقب نشینی ارتش سرخ را از کشور فراهم کرد و جنگلیها را شکست داد.

از میان رفتن کلنل محمدتقی خان و میرزا کوچک خان به همکاری دو حریف یعنی قوام و رضاخان پایان داد و از آن پس روابط این دو به تیرگی گرایید. رضاخان با وجود عدم تمایل قوام السلطنه به انحلال ژاندارمری، این نیرو را در قزاقخانه ادغام کرد. و سپس در صدد برآمد نظمیه را از دست سوئدیها خارج کند و در اختیار خود گیرد که قوام السلطنه با آن مخالفت ورزید و این کار در دوره ریاست وزرای خود سردار سپه صورت گرفت که وستاهل سوئدی رئیس نظمیه را از کار برکنار کرد و محمد درگاهی را به این سمت برگزید.

کابینه قوام السلطنه که به علت واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به کمپانیهای نفتی آمریکایی و استخدام مستشاران مالی از این کشور زیر فشار شوروی و انگلیس قرار گرفته بود سقوط کرد و

میرزا احسن خان مشیرالدوله مأمور تشکیل کابینه گردید (پنجم بهمن ۱۳۰۰ / ۲۵ جمادی الاول ۱۳۴۰) و روز بعد از آن احمدشاه خوشگنران که از مدتها قبل قصد رفتن به خارج را داشت به اروپا عزیمت کرد و ولیعهد که در آن هنگام در پاریس بود به ایران بازگشت تا در غیاب شاه نایب السلطنه باشد.

دولت پیرنیا در نتیجه خودسریهای سردار سپه در حبس و توقیف غیرقانونی اشخاص و اعمال فشار نسبت به ارباب جراید که به تحصن گروهی از آنان در سفارت شوروی و گروهی دیگر در مجلس شورای ملی انجامید دوامی نیاورد و در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۱ ناچار به استعفا شد و بنا به رأی تمایل اکثریت نمایندگان مجلس و بیشتر به کوشش آیت الله سیدحسن مدرس لیدر فراکسیون اکثریت در مجلس، شاه از پاریس قوام السلطنه را بار دیگر به ریاست و زرا منصوب کرد و او کابینه خود را در بیست و ششم خرداد به مجلس معرفی نمود. جالب آنکه از استعفای پیرنیا تا انتصاب قوام یک ماه فاصله شد که رضاخان در این مدت بی آنکه رسماً دارای سمتی باشد همچون رئیس دولت زمام کارها را در دست داشت و به همه امور کشور رسیدگی می کرد. قوام السلطنه هم که روی کار آمد دیگر رئیس الوزرای جسور دوره قبل نبود و امور کشور در ید قدرت وزیر جنگ بود.

در این موقع سردار سپه به آن درجه از قدرت رسیده بود که اگر می خواست می توانست شاه را وادارد که فرمان نخست وزیری به نام او صادر کند، ولی هنوز زمینه را برای به دست گرفتن زمام کشور مساعد نمی دید. رضاخان در مجلس چهارم طرفدار کافی نداشت و اگر هم موفق به اخذ رأی اعتماد از مجلس می شد هر آن ممکن بود با قیام و قعودی از کار بیفتند. در اکناف کشور نیز گردنکشان

و خوانین قدرتمندی بودند که به فرمان حکومت مرکزی گردن نمی نهادند و هر روز مزاحمت‌هایی برای دولت فراهم می کردند. رضاخان نیاز داشت پایگاه قدرت خود را به سراسر ایران گسترش دهد، ارتش را کاملاً به دست گیرد و با نیروی نظامی توانمند خود هم قدرتهای محلی را سرکوب کند و هم برای به دست آوردن اکثریت در مجلس، در انتخاب نمایندگان مجلس دوره پنجم که قرار بود به زودی شروع شود اعمال نظر نماید. (پس افسران طرفدار خود را در اقطار مملکت به عنوان فرماندهان لشگرها و حکام نظامی به کار گماشت و حتی بیشتر استانداران را از میان نظامیان برگزید. این امیر لشگرها در هر نقطه از مملکت در کارهای کشوری و لشگری دارای همان اقتداراتی شدند که سردار سپه در مرکز دارا بود. زمانی نگذشت که سردار سپه و امیر لشگرهای وی همه کاره مملکت شدند و همه امور کشور را در قبضه خود در آوردند).<sup>۶۰</sup>

سردار سپه با اتکا به چنین نیرویی، در ادامه لشگرکشی‌های خود بر ضد شورشهای داخلی که شرح آن گذشت، دفع فتنه اسمعیل آقا معروف به «سمیتقو» رئیس طایفه کرد شکاک را که از غرب ارومیه تا مرز ترکیه فرمان می راند مورد توجه قرار داد و با اعزام قوا به غرب آذربایجان مواضع شورشیان را مورد حمله قرار داد و چهریق مرکز اسمعیل آقا به تصرف نیروی دولتی درآمد؛ «سمیتقو» به خاک ترکیه گریخت و فتنه فرو نشست.

رضاخان پس از پایان این عملیات جنگی موفقیت آمیز بر آن شد که قشقایها را در فارس، الوار و بختیاربهار در مرکز و قسمتی از غرب ایران و عشایر غرب را در خوزستان رام سازد. (دنباله دارد)

○ سردار سپه در نتیجه برقراری روابط دوستانه با شوروی بود که توانست زمینه عقب نشینی ارتش سرخ از کشور را فراهم کند و جنگلی‌ها را شکست دهد.